



اشاره

«...و فصل‌های سال چیستند جز اندیشه‌های متغیر در ذهنتان؟»

بهار، بیداری است در سینه‌ها تان و اما تابستان شناختی است به باروری خودتان؛ آیا پاییز نغمه‌ساز باستانی در شما نیست که برای آن چه هنوز در وجودتان کودک است، لالایی بخواند؟

از شما می‌پرسم؛ آیا زمستان چیزی است جز خوابی پر از رویاهای تمام فصول؟»

در کشتزاری دانه بلوطی دیدم؛ چیزی به ظاهر مرده و بی‌خاصیت. و در بهار، همان دانه بلوط را دیدم، ریشه دوانده و قد کشیده بود. این آغاز درخت بلوط بود که به سوی خورشید بالا می‌رفت.

بی‌تردید شما این را معجزه می‌انگارید، با وجود این، چنین معجزه‌های در رخوت هر پاییز و در شور و شوق هر بهار هزار بار اتفاق می‌افتد [جبران خلیل جبران].

تو باید یاد
بگیری با هستی
مراوده کنی!

رهاوردهای معنوی

زهرا قیداری*



سال نو گشت به یاران کهن مژده دهید
که بهار آمد و باغ آمد و گل آمد و عید
سال نو گشت و به آیین کهن می باید
خدمت دوست شد و دست ارادت بوسید
خدمت دوست بیاید شد و گفتن با دوست
بر تو ای دوست مبارک بود این عید سعید [عنصری]

کائنات تسبیح گوی خدا و آموزگار انسان

«... آفرینش همه جا جلوه گر شاهد ماست
عکس آن ماه در این آینه ها می نگرم
بلبل از باغ کند نغمه توحید بلند
شاخه ها را همه چون دست دعا می نگرم
زهره و شمس و قمر آینه گردان تواند
من در این آینه ها روی تو را می نگرم
قصر صد رنگ فلک چشم مرا حیران کرد
که به هر پرده آن نقش خدا می نگرم...» [مهدی سهیلی]
«... در یک روز، هم چنان که «فاردوس» یونانی در باغ قدم
می زد، پایش به تکه سنگی برخورد که او را خشمگین نمود.
برگشت، سنگ را برداشت و با صدایی آرام گفت: «ای چیز مرده
سر راهم!»
و آن را به دور پرتاب کرد. مصطفی، آن برگزیده و محبوب
گفت:

چرا می گویی «ای چیز مرده»؟ تو مدتی طولانی در این باغ
بوده ای! آیا نمی دانی که هیچ چیز مرده ای این جا نیست؟ همه چیز
در دانش روز و بزرگی شب زندگی می کنند و می تابند. تو و سنگ
یکی هستید. این جا اختلاف فقط در تپش قلب است، قلب تو
کمی تندتر از قلب سنگ می زند. آیا چنین نیست دوست من؟!
ممکن است آهنگ دیگری در دلت باشد، اما من به تو می گویم
که اگر اعماق روح را بیمایی و بلندی های فضا را در نوردی،
فقط یک آهنگ می شنوی که در آن آهنگ، سنگ و ستاره آواز
می خوانند... یکی با دیگری، با هماهنگی کامل.

اگر سخنانم را درک نمی کنی، تا سپیده دم صبر کن. اگر این
سنگ را که به دلیل نابینایی ات لگد کردی، نفرین نمودی، بدان اگر
سرت [از بلندی] به آسمان برسد، ستاره را هم نفرین خواهی کرد.
اما روزی خواهد رسید که تو هم چون کودکی که سوسن های
مرغزار را می چیند، سنگ ها و ستاره ها را جمع کنی و آن گاه درک

خواهی کرد که همه چیز زنده و عطر آگین است [و در حال تسبیح
ذات لایزال اویند] [جبران خلیل جبران].

دگرگونی کائنات، نویدبخش سرزندگی جان های آدمیان

از بهاران کی شود سرسبز سنگ
خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ [مولوی]
بهار را حال دیگری است. از آن رو که دست دعا فراز کرده ایم
و دگرگونی احوال را از آستانش طلبیده ایم. از درگاهش خواسته ایم
لبها و اندیشه هایمان را مهیا سازد تا نرگس وار نگران شقایق
باشیم. ایدون باد این بهار و بهاران در راه!

آری بهار، سمبل تحول و دگرگونی است. آداب و ادعیه نوروز
نیز با این رویکرد آغاز می شود. آن چنان که در روایات آمده است:
در این روز (نوروز) جمله «یا ذالجلال و الاکرام» را بسیار تکرار و
این دعا را با خود زمزمه کن که:

«یا مقب القلوب و الابصار، یا محول الحول و الاحوال، یا
مدبر اللیل و النهار، حوّل حالنا الی احسن الحال.»

بهار، راه حل خداوند است. راه حل خداوند برای بیرون آوردن
طبیعت از انقباض و تردید. درست مثل وقتی که اولین پیامبرش
را فرستاد. درست مثل وقتی که آخرین پیامبرش را فرستاد. مثل
وقتی که به قلب پیامبر مهربانش نیرویی داد برای صبوری کردن،
تا زمستان قلب آدمها را به بهار تبدیل کند. آری، پیامبر رحمت
مأموریت دارد که بهار را در قلب زمستان یخ زده جاری کند. وقتی
قندیل های یک قلب منجمد آب شد آن وقت پیامبر برایش قرآن
می خواند و در آن قلب بهار جاری می شود و آن وقت شاخه ها،
دستور دارند جوانه بزنند و چشمه های کوچک، در حالی که سرود
زنده بودن می خوانند، جاری می شوند... بدین گونه جهان در انتظار
همه ماست. کار خدا خلق انسان بود و رسالت انسان متجلی کردن
خداوند بر زمین. انسان نردبانی است که از طریق آن خداوند از
فراز آسمان بر زمین گام می نهد.

بهار زمانی است که خداوند با انسان، به زبان عطر و رنگ
و تصاویر سخن می گوید. آری، «آن گاه که تو به ستایش زیبایی
گل ها، سکوت شب و جوش و خروش رودخانه ای که به سوی
دریا روان است زبان بگشایی، چیزی در درونت شکوفای می شو
د و شروع به رشد و شکوفایی می کنی. ستایش تو، پلی میان
تو و هستی می شود، و تو حساس تر، شاعر پیشه تر و زیبایی
گراتر می شوی. حساسیت تو، تو را از زیبایی چشم گیری که ما
را گرفته و از راز بزرگ بی پایانی که نه آغازی دارد و نه پایانی،
آگاه می سازد. احساس این که ما بخشی از این راز هستیم، بسی
شادمانی می آفریند»

«تو باید یاد بگیری با هستی مروده کنی. پس با ستارگان
گفت و گو کن، با رودخانه گفت و گو کن. با درختان و صخره ها
نیز؛ از این کار خجالت نکش، زیرا خداوند از این راه خود را به
تو می نمایاند. هر چیزی که هست جلوه ای از خداوند است. شروع
به مروده با خدای آشکار کن تا روزی قادر شوی با خدای پنهان
مروده کنی. یادیدن شروع کن تا بتوانی به سوی نادیدنی ها جهشی
بزرگ انجام دهی»

آری، همه چیز زیباست. زیرا همه چیز سرشار از خداست.
حتی تخته سنگ ها نیز سرشار از خدا هستند. هیچ چیزی خالی از
خدا نیست. همه و همه قلب انسانها را سرشار از الهام و آرامش
می کنند.

هر چیزی که هست
جلوه ای از خداوند
است. شروع به
مروده با خدای
آشکار کن تا روزی
قادر شوی با خدای
پنهان مروده کنی

کار خدا خلق انسان
بود و رسالت انسان
متجلی کردن
خداوند بر زمین.
انسان نردبانی است
که از طریق آن
خداوند از فراز
آسمان بر زمین گام
می نهد

با دیدن شروع کن
تا بتوانی به سوی
نادیدنی ها جهشی
بزرگ انجام دهی

انسان‌ها در
هیچ یک از
ویژگی‌هایشان
به اندازه نیکی
کردن به هم‌نوعان
خود خدای گونه
نیستند

بهار آمد ز مشرق زر در آورد
گل از خواب زمستان سر در آورد
به شوق گردشی در باغ و صحرا
پرستوی دل من پر در آورد! [مهدی سهیلی]

هماهنگی و همدلی کائنات، تداوم بخش دوستی‌ها

بیا که تا نفسی هست، یار هم باشیم
به غنچه‌های محبت، بهار هم باشیم.

وقتی دانه‌ای در زمین می‌کارید، به بلندترین بلندی‌های می‌رسید و
وقتی زیبایی صبح را به همسایه‌تان سلام می‌کنید، از دریایی عظیم
گذر می‌کنید! [جبران خلیل جبران].

انسان‌ها در هیچ یک از ویژگی‌هایشان به اندازه نیکی کردن
به هم‌نوعان خود خدای گونه نیستند. به یاد داشته باش که امروز
طلوع دیگری ندارد و بهار که می‌رسد، دل‌ها را با عطر گل‌ها
و نگاه‌ها را با رویش سبزه‌ها به خود می‌کشد. نسیم نرم بهار
بر جان‌هایمان می‌وزد و ناخودآگاه نرم‌مان می‌کند تا با یکدیگر
مهربان‌تر شویم.

«ما بنابر قانون طبیعت، وابسته به هم زندگی می‌کنیم؛ قانونی
باستانی و بی‌زبان. پس بیایید در مهری عاشقانه زندگی کنیم. ما
یکدیگر را در تنهایی جست‌وجو می‌کنیم. و وقتی آتش‌دانی نداریم
تا در کنارش بنشینیم، در راهی ناپیدا قدم می‌گذاریم.»

در زمینی که ضمیر من و توست

از نخستین دیدار

هر سخن، هر رفتار

دانه‌هایی است که می‌افشانیم

برگ و باری است که می‌رویایم

آب و خورشید و نسیمش «مهر» است [فریدون مشیری].

و بدین‌گونه است که نیاز فطری ما به پرستش و شکرگزاری
خالق یکتا، این صدا را در فضای قلب‌مان طنین‌افکن خواهد کرد
که تو تنها نیستی، پروردگاری که تو را با عشق پرورد، او همیشه
خدای عشق باقی خواهد ماند.

نو شدن هر ساله طبیعت، نشانه‌ای برگزیده عمر

آن‌که عمر به عبث می‌گذرانند، در گذر همه فصل‌ها غریبه
می‌گردند! [جبران خلیل جبران]

اویس قرنی را پرسیدند: حالت چگونه است؟ گفت: «چگونه
باشد کسی که بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست
یا نه؟»

رسول اکرم (ص) خطاب به ابوذر می‌فرماید: «ای ابوذر بر عمر
خویش بخیل‌تر از درهم و دینارت باش.»

آن‌چه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است غنیمت شمار! [شیخ بهایی]

کسی به گردفروشی گفت: «می‌شود همه گردوهایت را به
رایگان به من بدهی؟» گردفروش با تعجب به او نگاه کرد و
جوابی نداد. دوباره پرسید: «می‌شود یک کیسه گردو بدهی؟»
و باز با سکوت مواجه شد.

– پس خواهش می‌کنم دست کم یک عدد گردوی مجانی
به من بده.

و آن‌قدر اصرار کرد تا بالاخره گردو را گرفت.

– یک عدد که ارزش ندارد، یک عدد دیگر هم بده!

و با اصرار یک عدد دیگر گرفت و درخواست کرد که گردوی
سوم را نیز مجانی بگیرد. گردفروش عصبانی شده بود گفت: «
زیرک! این‌طور می‌خواهی یکی یکی همه گردوهایم را تصاحب
کنی؟!»

مشتري سمج گفت: «راستش می‌خواستم درسی به تو بدهم.
عمر و زندگی ما نیز چنین است. اگر به تو بگویم همه عمرت را
به من بفروش، به هیچ قیمتی این کار را نمی‌کنی، ولی روزهای
زندگی‌ات را بی‌توجه، یکی یکی از دست می‌دهی و تا به خودت
بیایی، همه عمرت از کف رفته است.»

رستاخیز طبیعت، تذکری بر رستاخیز عظیم

فرش باد صبارا گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری
را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروند. درختان را به خلعت
نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدم موسم
ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده... [گلستان سعدی]

همه این اشارت‌ها، بشارتی است به ما که در ایام بهار پر رمز و
راز نیز اشارتی بر «انالله و انالیه راجعون» است؛ یعنی همیشه ایام
با آمدنش، کائنات نو نور می‌شوند و چون رخت سفر برمی‌بندد،
رخوت و سستی زمین و زمینیان را احاطه می‌کند.

هنگام این تماشا با چشم دل نظر کن

نقاش چیره‌دستی، در متن این تماشاست! [مهدی سهیلی]

هفت‌سین، الهام‌بخش جاری بودن زندگی

بزم فلک، میلاد گل، جشن بهار است

تو میهمانی، میزبان پروردگار است

«... و آن هنگام که سببی را با دندان می‌شکافی، در دل با
او بگو:

تخم‌های تو در دل من خواهند زیست و شکوفه‌های فردای
تو در دل من خواهند شکفت و عطرت نفس من خواهد بود،
و ما با هم در همه فصل‌ها شادی خواهیم کرد!» [جبران خلیل
جبران].

از ابتدای زندگی دو امر مهم اندیشه هر انسان را به خود مشغول
داشته است: زندگی و مرگ. و انسان عینی‌ترین صورت این مرگ
و حیات مجدداً در گیاهان و رستی‌ها و رویدنی‌ها می‌بیند و
می‌یابد.

هفت‌سین، این سفره زمینی در حقیقت نمادی از سفره بزرگ
زمین است؛ و گونه‌ای از شکرگزاری این نعمت‌ها یاد کردن آن‌ها
و قرار دادنشان بر این سفره است.

و اما گذری کوتاه بر نشانه‌نمادین این مائده‌های آسمانی

سبزه: نمادی از رویش و سرسبزی است. در گذشته، گاه
این سبزه‌ها سه طرف بود که بازمانده‌های کهن از سبزه رویانیدن
گذشتگان ما بود به نشانه پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک.

آورده ز فصل بهار پیغام

این سبزه که بر طرف جویبار است

سپند: (اسفند به معنی مقدس) برای استعاذه و جهت دفع چشم
زخم.

یک ره‌ای آتش به فریاد سپند من برس

در گره تا چند بندم ناله و فریاد را

همه این
اشارت‌ها، بشارتی
است به ما که بهار
پر رمز و راز نیز
اشارتی بر «انالله
و انالیه راجعون»
است

سمنو: از بهترین نعمت‌های گیاهی، جوانه گندم؛ که روزی کلیه آدمیان و آدمی زادگان است. آدمیانی که پیوسته خواستاران زندگی جاویدند.

آری، سمن و لاله روید از خاک
تا ابر بهاری گهر فشان است [صائب تبریزی]

سیب: نشانه عشق و نماد زایش.
باز شده بوستان، رشک بهشت برین
صورت هستی گرفت لطیفه ماء و طین
به صورت گونه گون آمده ماء معین
فستق و بادام و جوز، فندق و زیتون و تین
ترنج و نارنج و سیب، آبی و امرود و نار [پروین اعتصامی]

سنجد: از دورترین زمان‌ها، نشان دلدادگی و برانگیزاننده احساسات طبیعی انسانی بوده است.
سیر: از دیر زمان به عنوان دارویی برای تندرستی شناخته شده است.

سکه: نشانه سپاس داری امشا سپند شهریور و جلب جذبۀ لطف و مرحمت از این ایزد که نگهبان فلزات است و رونق بخشی دادوستد با اوست.

سقف فلک بنگر چو بزم پاکبازان
هی سکه می ریزد زدست سکه سازان [نعیم اصفهانی]
- علاوه بر هفت سین [هفت شین یا هفت چین] سفره نوروزی را چیزهای دیگری نیز زینت می داده است چون:
آینه: نشانی از لطف پروردگار و پاکی دل و صفای دورن است؛

آینه را گرفتم و گفتم: صفا کجاست؟
گفتا: صفاست در دل «ما» غیر ما کجاست؟ [مهدی سهیلی]

شمعدان (لاله): نشانه نور و رهاورد دنیای پر فروغ و بی پایان و جهان روشنی است و نمادی از جایگاه روان‌های روشن. برافروختن چراغ و روشنی زیاد در هنگام جشن، نشانگر دنیای نور و نماینده توجه به مهم ترین جلوه‌های پروردگار است.
در خاک و افلاک این چراغانی چه زیباست

بزم زمین، روشن زشمع آسمان‌هاست [مهدی سهیلی]

نان: یاد کرد نعمت و برکتی است که در طول سال بهره صاحبان خانه بوده و به آرزوی تداوم آن در آینده بر سفره قرار می گرفته است.

از آن روی بر نان گرمی رسیدی
که گر ناشتایی است نانش رسانی [همان]

کوزه آب: نشان جریان زندگی و مایه حیات
باری، از چشمه عشق آب حیاتی خوردم
که دگر ایمنی از چاه ممامت دادند

ماهی: نشانه خورشیداست در ظرف آبی که نماد افلاک است. آن چنان که خورشید آسمان در آستانه سال نو در برج حوت (ماهی) است؛ نیز ماهی را از نمادهای اصلی آن‌ها (ایزد بانوی آب‌ها و نگهبان باروری) دانسته‌اند.

چون فلس ماهی، آب دریا موج زن بین
دریای روشن را بیا در چشم من بین [شهریار]

تخم مرغ: که تمثیلی از زایش و باروری است.

من ریزه خوار سفره جود و عطای تو
تو آفریده نعمت بی حد برای من [مهدی سهیلی]
«ای آسمان بیار از سر لطف و ای سفره جان بنوش و بچش از مانده‌های آسمانی، تا کویر عطش‌ناک درونت جانی دوباره گیرد و از این بارش باطراوت و بانشاط ضمیرت نفس کشد.»

امید آن‌که با تأمل و تفکر در راز آفرینش بهار، دل و جانمان همیشه لبریز از دل‌تنگی و اشتیاق به بهار آفرین جاودان باشد و بس.

عید شما مبارک، ای شاهدان که هستید
از شهد شوق لبریز، وز شور وجد سرشار
فهرست منابع در دفتر مجله موجود است.
* دبیر تاریخ، شهرستان بیجار

